

سال سیزدهم، شماره ۳۳، تابستان ۱۳۹۰

جرم: بر ساخته ذهنیت، گفتمان و قدرت

سهیلا صادقی فسایی s_sadeghi@yahoo.com

عضو هیات علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

ستار پروین satareparvin@yaoo.com

دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۸/۱۹

چکیده

در یک تقسیم بندی تاریخی می توان تئوری های جرم شناسی را به کلاسیک (روشنگری)، اثباتی (مدرن) و انتقادی تقسیم بندی کرد. بعد از مطرح شدن پارادایم های فکری کلاسیک و اثباتی، این پارادایم ها در دهه ۱۹۵۰ به وسیله پارادایم انتقادی با نقد اساسی مواجهه شد. از مهم ترین نظریه هایی که در این پارادایم مطرح شد می توان به نظریه های انگ زنی (برچسب زنی)، جرم شناسی تضادی (مارکسیستی)، جرم شناسی فیمینیستی، جرم شناسی فرهنگی، سازه گرایی و جرم شناسی پست مدرن اشاره کرد. در این تئوری ها، تبیین جرم و شناخت عوامل موثر بر آن، بر خلاف آن چیزی که در پارادایم های پیشین به آن توجه شد، فارغ از ارزشها و منافع صورت نمی پذیرد. از منظر پارادایم انتقادی جرم تعریف شدنی است و عنصر قدرت آن را علیه افراد حاشیه ای تر و ضعیف تر بکار می گیرد. به علاوه جرم لزوما در عالم واقعیت وجود ندارد بلکه این افراد صاحب نفوذ و قدرتمند هستند که آن را بر می سازند. مقاله حاضر تلاش دارد تا با رویکرد تحلیلی- تاریخی به بررسی نظریه های جدید جرم شناسی و جامعه شناسی انحرافات با تاکید بر مفاهیم گفتمان، ذهنیت و قدرت بپردازد. تاکید اصلی مقاله بر رویکردهای جدید جرم است که عمده تا از دهه ۱۹۵۰ میلادی مطرح شدند؛ ویژگی اصلی این رویکردها ضمن انتقادی بودن توجه به مفاهیم گفتمان، ذهنیت و قدرت است.

واژه های کلیدی: جرم، جرم شناسی کلاسیک، جرم شناسی اثباتی، جرم شناسی انتقادی، گفتمان، ذهنیت، قدرت.

مقدمه

جرم به عنوان واقعیتی که همزاد زندگی نوع بشر هست، همواره ذهن اندیشمندان و متفکران را به خود معطوف کرده است. در دوره روشنگری، سوژه (ذهن) مدرن، تحت تاثیر تفکر دکارتی، جرم را به ابژه انحصاری خود مطرح ساخت و پس از آن نظریه پردازان متعددی تلاش در جهت تبیین این موضوع داشتند. جرم شناسی و جامعه شناسی انحرافات همزمان با عصر روشنگری و رشد علم مدرن، حاکمیت عقل و نقد سنت ها و نگاه غیرمتافیزیکی به پدیده های طبیعی و این جهانی، دچار تغییرات پارادایمی اساسی شد. با شروع دوران مدرن، نگاه به تبیین های جرم و راهکارهای مقابله با آن نیز تغییر کرد و جرم شناسی به صورت یک علم مدون درآمد. مدرنیته در پی کنترل و حاکم کردن نظم بر همه چیز و همه کس بود و موضوع جرم را به عنوان یک واقعیت عینی مورد کنکاش قرار داد و برای تبیین آن تئوری های متعددی مطرح شد، پس از پارادایم کلاسیک که تحت تاثیر آموزه های روشنگری بود پارادایم اثباتی مطرح شد که ویژگی برجسته این رویکرد، نگاه اثباتی به موضوع جرم بود. هر چند رویکرد اثباتی به رویکرد غالب جرم شناسی تبدیل شد ولی از دهه ۱۹۵۰ این رویکرد مورد نقد جدی قرار گرفت و در دهه ۱۹۷۰ نظریه های انتقادی جدیدی مطرح شد که بر بر ساخته بودن، ذهنی بودن و گفتمانی بودن مساله جرم تاکید داشتند؛ عمده ترین این تئوری ها شامل رویکردهای برجسب زنی، جرم شناسی فرهنگی، برساخت گرایی، جرم شناسی فیمینیستی و جرم شناسی پست مدرن است که عمدتاً رویکردهای انتقادی هستند. این مقاله تلاش دارد تا با بررسی تحلیلی و تاریخی تئوری های جرم شناسی و جامعه شناسی انحرافات و تقسیم بندی دوره های تاریخی آن به کلاسیک (روشنگری)، اثباتی (مدرن) و انتقادی به بررسی تئوری های جدید جرم شناسی که بر سه عنصر ذهنیت، گفتمان و قدرت تاکید دارند، بپردازد. نظریه های جدید در جامعه شناسی انحرافات و جرم شناسی در ادبیات جامعه شناسی و جرم شناسی در چند دهه اخیر در جامعه آکادمیک ایران چندان مورد توجه قرار نگرفته است و محققان کمتر مساله کج روی و جرم را با این رویکردها مورد تبیین و بحث قرار داده اند، همین امر ضرورت توجه به این رویکردها را نشان می دهد. با توجه به این موضوع، این مقاله در پی پاسخ به این سوال است که مهم ترین پارادایم های نظری در حوزه مطالعه جرم کدامند؟ و این پارادایم ها دارای چه تشابهات و تفاوت هایی می باشند؟

پیشینه تاریخی

نگاه علمی به جرم با رویکرد کلاسیسیم در قرن ۱۸ میلادی شروع شد. اندیشه روشنگری پایه و بنیاد رویکرد کلاسیک در مورد جرم شد با این هدف که سرآغازی برای یک نظام عقلانی در ایجاد تنبیه و کنترل باشد، این رویکرد علاقه چندانی به بررسی عوامل جرم نداشت و به طور کلی بر ایجاد نظم تاکید داشت (Carrabine, 2004, 32). در مرکز تفکر کلاسیک ایده تنبیه قرار نداشت، بلکه تنبیه صرفاً می توانست بازدارنده (ترساننده) و متناسب باشد. تناسب^۱ به این معنا که شدت^۲ تنبیهات برابر با شدت صدمه ناشی از جرم باشد، به طوری که جرائم شدیدتر، تنبیهات شدیدتری را دریافت می کرد. نوع تنبیه همانند نوع جرم بود. در این رویکرد تنبیه بایستی ماهیتاً عمومی، فوری، ضروری و حداقلی باشد، همچنین با جرائم تناسب داشته باشد و به وسیله قوانین دیکته شود (Carrabine, 2004, 33). مدل کلاسیک از یک نوع واکنش به سیستم کیفری و قانونی و سیستمی که در سالهای ۱۷۸۹ موجود بود، برآمد و بر عقلانیت، اختیار و آزاد بودن انسان تاکید داشت، این مکتب به مطالعه مجرمین علاقه نداشت بلکه مطالعه پروسه قانونگذاری و حقوقی در کانون توجه آن قرار داشت.

مدل کلاسیک یک نسخه عقلانی از ماهیت بشر ارائه داد که بر اساس آن انسان به شیوه خودانگیخته^۳ رفتار می کند. این نوع جرم شناسی به بررسی عوامل رفتار انسان توجه نشان نمی داد، بلکه تاکید آن بر یافتن راه هایی برای کنترل و هدایت این رفتار از طریق انگیزش^۴ عقلانی موثر است. مشخص کردن موقعیت های اجتماعی جرم اهمیت کمتری داشت و مدیریت جرم دارای اهمیت بود. منشاء جرم شناسی مدرن ظهور مکاتب کلاسیک (۱۷۶۰-۱۸۲۰) و اثباتی (۱۸۲۰ به بعد) است. تاریخ پذیرفته شده جرم شناسی به عنوان یک موضوع مطالعه اغلب با رویکرد های نظری برجسته مانند کلاسیسیم در قرن هجدهم و اثباتگرایی در قرن نوزدهم شروع می شود. در سنت کلاسیک به زعم نویسندگانی مانند بکاریا^۵، جرمی بنتهام^۶ و جان هوارد^۷ می توان با ترسیم آرمان روشنگری، مجرم را به عنوان کنشگر عقلانی و

1. proportionality
2. severity
3. self- interested
4. motivation
5. Becharia
6. jeremy Bentham
7. john Howard

فارغ از اراده که به شیوه حساب گرانه ای درگیر در جرم است، مورد مطالعه و شناسایی قرار داد.

جرم شناسی به مانند دیسپلین های علم اجتماعی اغلب به عنوان موضوعی که ریشه در ایده های مدرن دارد در نظر گرفته می شود (Walklate, 2007, 2). در ایده مدرن، انسان از طریق دانش علمی تولید شده است که می تواند محیط (طبیعت) را کنترل کند. در این مسیر علوم اجتماعی با تاسی از علوم طبیعی به دنبال راه هایی است تا بتواند زندگی انسانی و اجتماعی و بخصوص مسایل اجتماعی را مدیریت و کنترل نماید. در این ایده رفتار مجرمانه بایستی به شکل عینی از طریق درک عوامل بیولوژیک، روانشناختی و اجتماعی که آنرا ایجاد می کند، مورد مطالعه قرار گیرد (Walklate, 2007: 4). مکتب کلاسیک جرم شناسی در قرن ۱۹ به وسیله مکتب اثباتگرایی به چالش کشیده شد، در این نحله فکری کسانی مانند سزار لمبروز^۱، انریکو فری^۲ و فرانسیس گالتون^۳ قرار دارند که رویکرد علمی و تجربی تری را برای جرم شناسی انتخاب کردند و تکنیک های روان پزشکی، انسان شناسی و دیگر علوم انسانی را مورد استفاده قرار دادند.

جدول (۱): مقایسه مکاتب کلاسیک و اثباتی جرم شناسی

موضوع	مکتب کلاسیک	مکتب اثباتی
ریشه ها	روشنگری	علم مدرن
تمرکز	بر مدیریت جرم	بر شخص مجرم
رویکرد	بر مبنای تئوری قرار داد اجتماعی- فلسفی، منفعت گرایی	بر مبنای اندازه گیری های قوانین اثباتی و علمی
نگاه به ماهیت انسان	اراده آزاد، لذت طلبی، اخلاقا مسول رفتار خود	به وسیله محیط بیولوژیک، روانشناختی و اجتماعی تعیین شده، مسوولیت اخلاقی او نامشخص است
نگاه به سیستم قضایی	قرارداد اجتماعی، حمایت از جامعه، فرایند مناسب و مرتبط با قوانین مدنی، محدودیت ها بر سیستم، حکم قاطع	سیستم درمان علمی برای مراقبت از بیماران و توانمندسازی مجرمان
شکل قانون	قانون مقرر، تعیین دقیق مجازاتها و فعالیت های غیر قانونی	قانون اجتماعی، فعالیت های غیر قانونی به وسیله مقایسه تعریف می شوند، متخصصین علمی صدمه اجتماعی شکل درست درمان را تعیین می کنند
هدف محکومیت	تنبيه به منظور بازدارندگی	درمان و اصلاح محکومین
متخصصین جرم شناسی	فیلسوفان، اصلاح گران اجتماعی	دانشمندان، متخصصین درمان

منبع: Carrabine 2004: 43

1. Lombroso
2. Enrico Ferri
3. Francis Galton

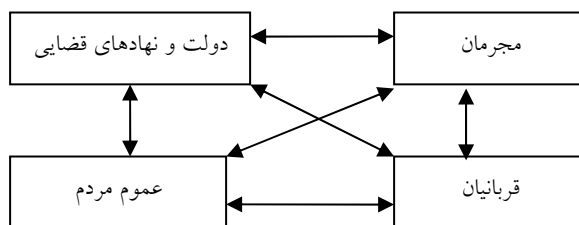
مکتب اثباتگرایی معتقد بود که با شناسایی گونه های مجرم به این نتیجه دست یافته است که رفتار مجرمین تعیین شده و نه انتخابی است و به همین دلیل بر درمان و نه تنبیه مجرمان تاکید داشتند (Carrabine, 2004, 29). رهیافت مدرن و اثباتی جرم، رهیافتی طبیعت باورانه است که علم را فرایندی عینی می داند که هدف آن پیش بینی و کنترل جهان است، در این معنا بیشتر نظریه های جرم شناسی مدرن یا طبیعت باورانه هستند (ولد و دیگران، ۱۳۸۰، ۳۶۱). لمبروزو که اغلب به عنوان بنیانگذار و پدر جرم شناسی اثباتی در نظر گرفته می شود مفهوم اراده آزاد و عقلانیت را با مفهوم جبرگرایی عوض کرد و مکتب اثباتی را توسعه داد. لمبروزو مبدع ایده بدن مجرمانه است که در سال ۱۸۷۶ در کتاب "انسان مجرم" آنرا مطرح کرد. فری بحث عوامل جرم را تحت سه عنوان در نظر داشت و جرم را نتیجه این سه عامل می دانست: انسان شناسانه، فیزیکی^۱ و اجتماعی. وی می خواست این عوامل را ترکیب کند و با دیدگاهی که صرفاً یک عامل را در تبیین جرم در نظر بگیرد، مخالف بود (Carrabine, 2004, 36). فری به عنوان یکی از پیشگامان جرم شناسی با تکیه بر عنصر مجرم سعی در نوع بندی مجرمین داشت و آنها را در پنج طبقه قرار داد: مجرم دیوانه^۲، غیر قابل اصلاح^۳، مجرم عادت^۴، مجرم اتفاقی^۵ و مجرم هیجانی^۶.

پوزیتویسم یکی از اولین رشته های فکری جرم شناسی است که تا به امروز به حیات خود ادامه است. جرم شناسان اثباتی به جای تاکید بر موضوعات حقوقی بر روی رفتار مجرمانه تاکید دارند و عمدتاً دارای رویکرد تعینی هستند رویکرد اصلی جرم شناسی پوزیتویستی را دیوید ماتزا^۷ در کتاب بزهکاری و انحراف^۸ مطرح کرد که از نظر وی این رویکرد دارای ویژگیهای زیر است: (۱) مجرم نوع خاصی از انسان است (۲) فرد مجرم از افراد دیگر بر اساس بخشی از بدن، انواع بدن و یا انواع شخصیت متمایز است و می توان لیست بلندی از تفاوت های میان مجرمان و غیرمجرمان تهیه کرد (۳) مجرم به سمت جرم از طریق عواملی که خارج از کنترل اوست سوق داده می شود (Carrabine, 2004, 39-40). بنابراین پوزیتویسم نگاه

1. telluric
2. lunatic criminal
3. born in corrigible
4. habitual criminal
5. occasional criminal
6. emotional criminal
7. David Matza
8. delinquency and drift

تعیینی و جزم گرایانه ای بر مساله جرم دارد. برخلاف رویکرد کلاسیک، رویکرد اثباتی معتقد است که افراد به وسیله نیروهایی که خارج از کنترل آنهاست به سمت جرم و کج روی سوق داده می شوند و با نگاه علمی می توان این عوامل را شناسایی و اندازه گیری کرد. دیدگاه اثباتی دارای رویکردهای زیست شناختی، روانشناختی و جامعه شناختی است که در پی تبیین رفتار مجرمانه و انحرافی با استفاده از "منطق علمی" می باشد. علاقه اولیه این رویکرد به شناخت افراد مجرم و روشن ساختن ابعاد ویژگی های اساسی تر بیولوژیک، عملکرد روانشناختی و محیط های اجتماعی آنها بود که به طور فرضی از افراد نرمال متفاوت بودند. با شناخت و اندازه گیری این تفاوت ها میان گروه نرمال و غیر نرمال، فرض بر این است که پیش بینی میزان بزهکاری در میان یک جمعیت مورد مطالعه، ممکن می شود (Brown, 2007, 28).

نمودار(۱): روابط اجتماعی کنترل جرم در مدرنیته



منبع: (Lea 2002:200)

تئوری های اثباتی و مدرن، روابط کنترل جرم را به چهار عنصر مرتبط به هم تقسیم می کنند شامل: دولت و نهادهای قضایی، قربانیان، مجرمان و عموم مردم. مطالعه رشد روابط میان این چهار عنصر وظیفه تئوری های مدرنیته است که در طول زمان شکل گرفته اند.

رویکردهای جدید جرم شناسی

از دهه ۱۹۵۰ به این سو، تئوری های اثباتی و مدرن جرم شناسی به علت نگاه یک جانبه و نزدیک به علوم طبیعی مورد نقد جدی قرار گرفت و در دهه ۱۹۷۰ با ظهور جرم شناسی انتقادی این نقدها به اوج خود رسید. تئوریهای جدید از این دهه به بعد بر سه عنصر ذهنیت، قدرت و گفتمان تاکید داشتند. رویکردهای برچسب زنی، تضاد، پست مدرن و فمینیستی و جرم شناسی

فرهنگی از مهم ترین رویکرد های انتقادی جدید در تبیین جرم است که این سه ویژگی در بطن آنها وجود دارد. البته جرم شناسی پست مدرن ضمن اینکه انتقادی است ولی بر ورای سایر جرم شناسی های انتقادی قرار می گیرد چرا که رویکرد های دیگر چندان پروسه مدرنیته و جرم شناسی مدرن را نقد نمی کنند ولی جرم شناسی پست مدرن کل مدرنیته و نگاه کنترلی آنرا به به جهان رد می کند. اگر چه جرم شناسی به شکل سنتی به عنوان مطالعه علمی عوامل جرم شناخته شده، واضح است که پارادایم جرم شناسی انتقادی در مسیری غیر از این راه قرار دارد، این نوع جرم شناسی بیشتر بر روی اقتصاد سیاسی و شکل گیری دولت- ملت ها شکل گرفته است. در رویکرد های انتقادی جرم چیزی نیست که به شکل ساده ای می توان با ارجاع به آنچه که هست و یا نیست توصیف کرد، جرم یک رفتار ساده نقص قانون^۱ نیست، بلکه موضوعی است که از طریق فرایندهای تعامل، واکنش اجتماعی و قدرت برساخته می شود، بنابراین عامل جرم نادیده گرفته می شود (Muncie, 2004, 145)، در این دیدگاه مفهوم جرم به عنوان یک امر تصدیقی مورد قبول واقع نشده است. در ادامه به برخی از نظریه های جدید و انتقادی درباره مساله جرم پرداخته می شود:

- رویکرد برچسب زنی

نظریه برچسب زنی ریشه در تعامل گرایی نمادین دارد. تاکید اساسی این نظریه بر قدرت برچسب زنی و شکل گیری هویت کجروانه تحت تاثیر این برچسب است. مهم ترین نظریه پردازان این رویکرد ادوین لمرت، هوارد بکر و شور می باشد ولی افرادی مانند گارفینکل و گافمن نیز در این قالب فکری از تبیین کجروی قرار دارند. بکر معتقد است که: گروه های اجتماعی انحراف را به وسیله ایجاد قواعدی بوجود می آورند که نقص آنها، انحراف را ایجاد می کند و به وسیله کاربرد این قواعد برای افراد خاص و برچسب زدن به آنها به عنوان بیگانه صورت می گیرد. انحراف کیفیت عمل فرد مرتکب (خلاف) نیست بلکه نسبتا نتیجه کاربرد قواعد و مجازاتها برای یک مجرم است. کج رو کسی است که این برچسب به طور موفقیت آمیزی در مورد او بکار برده شده است کج رفتاری، رفتاری است که دیگران بر آن برچسب می زنند (Becker, 1963, 9).

لمرت در بحث برچسب زنی انحراف اولیه را از انحراف ثانویه تفکیک می کند، در انحراف اولیه فرد منحرف نمی شود بلکه در انحراف ثانویه است که هویت یک فرد کج رو را در نتیجه برچسب به خود می گیرد و عملاً کج روی را به عنوان یک شیوه زندگی برای خود تعریف می کند.

انحراف اولیه وضعیتی است که در آن خود، تقریباً به حرفه و منش کجروانه هیچ تعهدی ندارد، ولی در انحراف ثانویه برچسب خوردگان، رفتارشان را بر اساس واکنش های جامعه سازمان می دهند و به جامعه برحسب آن برچسب منفی پاسخ می دهند (Lemert, 1951, 76).

شور معتقد است برچسب زنی موفق به چهار عنصر نیاز دارد:

- کلیشه سازی^۱: یک انگاره ذهنی غیر قابل تغییر و ساده و یا الگویی ناشی از حضور سرمشق های مشخص دیداری و شنیداری است.

- برچسب زنی می تواند بعد از روی دادن، تداوم داشته باشد و ممکن است نیازمند تقویت باشد. این موضوع زمانی بوجود می آید که رسانه های جمعی یک مجرم را به عنوان "بیمار ذهنی سابقه دار" توصیف کنند. شور از اصطلاح "گذشته نگر"^۲ برای توصیف فرایند نگاه به گذشته برای پنهان کردن یا آشکار کردن علل رفتارهایی که در حال، اتفاق می افتند استفاده می کند (Schur, 1971, 152).

- عنصر سوم شامل چانه زنی^۳ ها^۳ میان برچسب خورده و برچسب زندگان است.

- عنصر چهارم فراگیری نقش^۴ است که جنبه محدودتر از انحراف ثانویه است و با پاسخ جامعه به فرد که به عنوان مجرم یا بزهکار یا منحرف شناخته شده است، مرتبط است. فراگیری نقش، فرایندی اجتماعی- روانشناختی است که با آن فرد "پایگاه برتر"^۵ را می پذیرد. فراگیری نقش ترکیبی از کلیشه سازی، تفسیر گذشته نگر و چانه زنی است.

هارولد کارفینگل، اصطلاح مراسم "تباه شدن پایگاه"^۶ را به کار می برد که بیانگر تهمت های عمومی و کلیشه ای به افرادی است که به عنوان بی ارزش دیده می شوند. اروین گافمن

1. stereotyping
2. retrospective
3. negotiations
4. role engulfment
5. the master status
6. status degradation

نیز معتقد است که چگونه افراد هویت های خراب شده^۱ را از طریق فرایندهای داغ زنی^۲ می پذیرند. وی نمادهای منزلت که به منزلت، شهرت^۳ و موقعیت مطلوب مبتنی بر طبقه اثرگذار است و نمادهای داغ که با هویت تباه شده^۴ مرتبط است، تفکیک می کند. گافمن و کارفینکل واکنش های اجتماعی را در چارچوب تعامل گرایی نمادین قرار دادند. ویژگی عمده این رویکرد تاکید زیاد بر قدرت برچسب زنی به افراد حاشیه ای، محروم تر و کم قدرت تر در یک اجتماع انسانی است و تا زمانی که این قدرت نباشد جرم و مجرم هم شکل نمی گیرد. بنابراین کجروی یک برساخته ذهنی ناشی از قدرت برچسب زدن به غیر است. برخلاف رویکرد اثباتی که مجرم را به شکل طبیعت باورانه می بیند، در این نگاه در عالم واقع، به شکل طبیعی جرم و کج روی وجود ندارد بلکه افراد قدرتمند برسازنده آن هستند. رویکرد انگ زنی سرآغاز تئوری های جدید مانند پست مدرن است.

- رویکرد تضاد

بحث اساسی جرم شناسی تضاد این است که رابطه معکوسی بین قدرت و نرخ های رسمی جرم وجود دارد، به این معنا که احتمال بیشتری وجود دارد که افراد دارای قدرت کمتر به طور رسمی مجرم معرفی شوند و از مجرای قانون مورد تعقیب قرار گیرند (ولد و دیگران، ۱۳۸۰، ۳۹). عنصر اساسی و مورد تاکید این تئوری، قدرت می باشد. این دیدگاه مانند برچسب زنی معتقد است که قدرت وسیله ای برای کنترل دیگران است. تئوری تضاد بر این پیش فرض قرار دارد که گروه های مختلف جامعه در جستجوی اهداف محدود مشابه هستند و در رقابت برای آنها، اعضای قدرت مند، گروه های ضعیف تر را مجرم قلمداد می کنند (Abadinsky & Winfree, 2003, 222).

این رویکرد که عمدتاً ریشه در تفکر کارل مارکس دارد، جرم را در جامعه سرمایه داری حتمی می پندارد و پوزیتیویسم را به خاطر مطالعه عوامل جزئی در تبیین جرم مورد انتقاد می دهد به این دلیل که در دیدن زمینه اجتماعی کلان تر آن ناتوان است. در نظام اجتماعی سرمایه داری رفتار ضعفا احتمال بیشتری دارد تا به عنوان جرم توسط قدرتمندان تعریف شود،

1. spoiled
2. stigmatization
3. honor
4. debasing

در این رویکرد نابرابری ثروت و قدرت همیشه عامل بیگانگی^۱ و بی اخلاقی^۲ است (Abadinsky & Winfree, 2003, 253). طبقه پایین بیگانه شده به شیوه های مختلف که سرمایه داران از انحراف تعریف می کنند واکنش نشان می دهند: برخی سومصرف الکل و مواد مخدر دارند و برخی دیگر به راه های گریز مخربتر از برخورد با قدرت سرمایه داری روی می آورند.

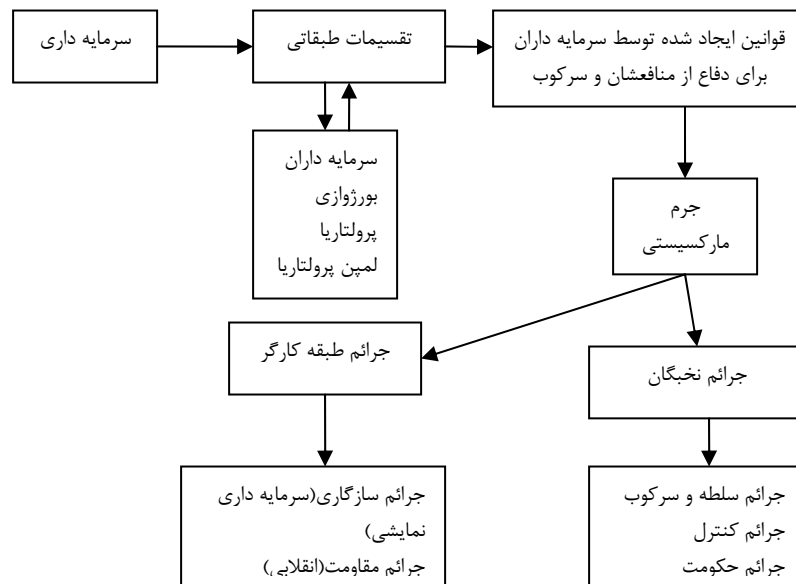
دو رویکرد اساسی در جرم شناسی تضادی وجود دارد: مارکسیسم ابزاری و مارکسیسم ساختاری. رویکرد نخست بر نقش قانون، مجریان قانون، حکومت و انقیاد طبقه کارگر توجه دارند. این رویکرد در طول دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ مطرح شد. رویکرد دوم در پاسخ به انتقادات از مارکسیسم ابزاری مطرح شد. جرم شناسان مارکسیستی معاصر مانند ریچارد کوئینی، ویلیام چمبلیس، باری کرسبرگ و بونگر مباحث پایه ای ابزارگرایان را گسترش دادند.

به نظر بونگر سرمایه داری نظامی حریص و خود محور است، این خودخواهی مفراط^۳ سرمایه داران، شهروندان را به جستجوی اهدافی تشویق می کند که منافع سرمایه داران را تامین می کند. کوئینی معتقد است جرم در نظام سرمایه داری دارای دو صورت اصلی است (۱) جرائم طبقه کارگر (۲) جرائم برگزیدگان. جرائم طبقه کارگر شامل جرائم مبتنی بر سازگاری^۴ و جرائم مربوط به مقاومت است. به عنوان مثال در جرائم تجاوزکارانه^۵ سازگارانه، مجرمان پول را از قربانیانشان بدست می آورند، جرائم خشونت بار سازگارانه شامل آدمکشی، تجاوز جنسی و ضرب و جرح، استفاده خاص سرمایه داری را از وحشی گری^۶ نهادی شده نشان می دهد. جرائم مقاومتی واکنش های طبقه کارگری به استثمار اعمال شده توسط برگزیدگان است. این جرائم شامل جرائم غارتگرانه و خشن همراه با اهداف انقلابی و غیرانقلابی است (Abadinsky & Winfree, 2003, 255). کوئینی جرائم برگزیدگان را به سه نوع تقسیم می کند: (۱) جرائم سلطه و سرکوب جهت حمایت از منافع برگزیدگان (۲) جرائم کنترل، مربوط به پلیس، نظام های قضایی و اصلاح و تربیت و ابزارهای کنترل است (۳) جرائم حکومت که هم پیچیده و هم مهم هستند، شامل اعمال مجرمانه ای هستند که حکومت ها، حقوق شهروندان را

1. alienation
2. demoralization
3. excessive egoism
4. accommodation
5. predatory
6. brutalization

نادیده می گیرند. کوئینی در کتاب "تئوری واقعیت اجتماعی جرم" بر فرایندهای تعریف جرم تاکید می کند، از نظر او ماهیت جرم در نظام سرمایه داری دارای ویژگی های زیر است:

نمودار(۲): ماهیت و انواع جرم در نظام سرمایه داری در رویکرد تضاد



منبع: Abadinsky&Winfree, 2003: 258

۱) جرم محصول و تولید قانون است ۲) قانونگذاران تحت تاثیر قدرتمندترین بخش جامعه هستند ۳) فعالیت‌هایی که در تعارض با منافع قدرتمندترین بخش جامعه هستند احتمال بیشتری دارد که غیر قانونی معرفی شوند ۴) برای بخش‌هایی از جامعه که در تولید قانون نقش ندارند این احتمال زیاد وجود دارد که رفتارهای آنها به عنوان جرم تعریف شود ۵) افرادی که رفتارهایشان به عنوان جرم تعریف شده است، خودشان را به عنوان مجرم می بینند ۶) نهایتاً اینکه جرم یک واقعیت اجتماعی برساخته شده است (Neubeck, 2007, 499).

مارکسیسم ساختاری، دولت را به عنوان تامین کننده سلطه بلند مدت سرمایه داری در نظر می گیرند. به نظر چمبلیس زمانی که فئودالیسم افول کرد و سرمایه داری جایگزین آن شد،

قوانین رسمی برای حمایت از منافع سرمایه داران ایجاد شد. جان هاگن^۱ نیز روابط قدرت را محور جرم در نظر می گیرد. به طور کلی در این رویکرد، جرم ذاتی نظام سرمایه داری است زیرا هم برگزیدگان و هم افراد ضعیف و فقیر جامعه در نظام سرمایه داری در مقابل جرم، آسیب پذیر هستند، این رویکرد راه برون رفت از این وضعیت را در اضمحلال و فروپاشی نظام سرمایه داری می بیند.

- رویکرد جرم شناسی پست مدرن

هر چند رویکرد پست مدرن به جرم شناسی با نظریه برجسب زنی آغاز شد (Carrabine, 2004, 16) اما به طور جدی نظریه پست مدرن در جرم شناسی در اوایل دهه ۱۹۹۰ در میان دزدگی از تفکر مدرنیستی و روشنگری مطرح شد (Mclaughlin & Muncie, 2001, 216). این رویکرد به توسعه های غیرخطی، بی نظمی همراه با نظم، حساسیت زیاد به شرایط اولیه^۲، تاثیرات^۳ ناهماهنگ، واقعیت تکه تکه^۴، عوامل قضا و قدر، پیشامد، طنز^۵، دانش محلی، سوژه تمرکز زدایی شده و اثرات زبان در ایجاد سوژه اهمیت می دهد؛ گفتمانی بودن، ذهنی بودن و تاکید بر عنصر قدرت سه ویژگی رویکرد پست مدرنیسم به مساله جرم و کج روی است. تفکر اثباتی مدرن ادعا می کرد که جرم شناسی تلاش علمی و عقلانی برای بررسی پدیده جرم است و در این راستا عمدتاً به ارائه تئوری های کلان و عقلانی درباره روابط میان فرد، ارزشهای فرهنگی و ساختار اجتماعی پرداخت، ولی تفکر پست مدرن این نوع نگاه را به چالش کشید و پروژه مدرن توسعه ابزارهای علمی و عینی را برای کمک به جامعه گمراه کننده و زاید می داند (Muncie, 2004, 146). بیشتر متون جرم شناسی به ارائه تاریخ جرم شناسی پرداخته اند گویی که دارای تاریخی منسجم است که رو به پیشرفت دارد و گام به گام حرکت می کند. تا دهه ۱۹۷۰ این تاریخ ویژگی های انسانگرایانه ای را در جرم شناسی فراهم کرد، همه تلاش ها فرایندی به سوی واقعی کردن برنامه عقلانیت و پیشرفت و رهایی بخشی بود، در این راستا جرم شناسی مدرن به عنوان تلاشی در جهت متمدن سازی، نظم دهی و عقلانیت

1. john Hagan
2. initial
3. effects
4. fractal
5. irony

بخشی به زندگی بشر در نظر گرفته می شد، ولی این تصور ساده در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توسط دیدگاه پست مدرن در سرانجام نقد قرار گرفت.

پست مدرنیسم یک رویکرد مبهم، متکثر و موقتی از جهان اجتماعی ارائه می دهد و حقایق بزرگ و مطلق که مدرنیته به دنبال آن بود را به نقد می کشد. از این نظر کل پروژه جرم شناسی مدرنیته، همراه کننده^۱ می باشد. تمایل این رویکرد آن است تا بر زمینه ها و معناها که از یک مکان به مکان دیگر تغییر می کنند و نه بر تجربیات بزرگ^۲، متمرکز شود (Carrabine, 2004, 97). بررسی عامل جرم (مجرم)، تحقیق برای تئوری های عام درباره جرم و جستجو برای کلیت ها^۳ در این نگاه تحقیق برای فرا روایت های بزرگ است که به شدت مورد نکوهش و نقد پست مدرنیسم است. با وجود اینکه مدرنیسم تلاش می کند تا در نظر و عمل بر نسبی گرایی غلبه کند و به عامیت^۴ توجه نشان دهد ولی پست مدرنیسم نسبت را عنوان ویژگی دائم جهان می پذیرد (Muncie, 2004, 146).

لیوتار مدرنیته را همراه با اعتقاد به روایت های کلان یا فراروایت ها در نظر می گیرد، مانند پیشرفت، خود پیشرفتی^۵ و رهایی. هدف این فرا روایت ها کنترل و نظم بخشی به دنیای انسانی بود. در حالی که پست مدرنیسم نظم مورد ادعای مدرنیته را مساله دار^۶ می بیند. لیوتار مرگ تئوری های کلان را اعلام می کند و معتقد به رویکرد چند دیسپلینی از حقیقت است (Cowling, 2006)، نتیجه این که هیچ چیز به عنوان حقیقت مطلق در هیچ حوزه علمی و بخصوص جرم شناسی وجود ندارد. به جای آن از تفاوت ها و تنوع در میان اشکال فرهنگی مانند رسانه، معماری و ادبیات تاکید می شود (Marsh, 2006, 126) پست مدرنیسم جهانی را در نظر می گیرد آکنده از تعداد نامحدودی از مدل های نظم که به وسیله مجموعه های نسبتا محلی و خودمختار از خط مشی ها^۷ ایجاد می شوند و قابلیت تبیین به وسیله تئوری های علمی مدرن را ندارند (Muncie, 2004, 146). دانش جهانی و حقیقت های بنیادین در تفکر مدرنیستی داری اهمیت است که از طریق روش علمی دست یافتنی است ولی رویکرد مابعد

1. misguided
2. grander abstractions
3. granderalities
4. universality
5. self-advancement
6. problematic
7. problematic

مدرن، دانش را همیشه جزئی، ترک خورده^۱، تکه تکه و تصادفی^۲ در نظر می گیرد (McLaughlin & Muncie, 2001, 217).

بنابراین تمام تئوری هایی که در دوره مدرن و با رویکرد اثباتی در پی شناخت علل بنیادین جرم بودند قابل قبول نیستند بلکه تئوری های جرم شناسی همیشه محلی، جزئی و تصادفی و تحت تاثیر قدرت هستند و نمی توانند حقیقت مطلق جرم را آشکار سازند. در حالی که ویژگی های مدرنیته به عنوان قطعیت اخلاقی^۳ و عقیده به توالی تئوری ها برای تبیین مسائلی که بشریت با آن روبروست دیده می شود، پست مدرنیسم با ابهام اخلاقی^۴ و اعتراف به اینکه مجموعه ای از حقیقت ها و گفتمانها وجود دارند که می توانند مشروعیت پیدا کنند و در زمان های مختلف برای افراد مختلف پذیرفته شود، متمایز می شود (Carrabine, 2004, 217).

یکی از عناصر اساسی که رویکرد پست مدرن در مساله جرم بر آن تاکید دارد عنصر زبان است. تفکر مدرنیسم بر این فرض است که زبان بی طرف است و صرفاً یک وسیله برای استفاده جهت بیان خواسته های فرد است ولی در منظر پست مدرن گفتمان ها، سیستم های زبانی منظم هستند و زبان همیشه با آواها^۵ پر شده است و هرگز یک رسانه بی طرف نیست (McLaughlin & Muncie, 2001, 217). پست مدرن با این استدلال که تمامی تفکر و شناخت به واسطه زبان انتقال می یابد و این که زبان به خودی خود هرگز یک رسانه خشی نیست رهیافت مدرن و طبیعت باورانه را رد می کند. زبان همیشه به برخی از دیدگاه ها امتیاز می بخشد و دیگر دیدگاه ها را کوچک می شمرد (ولد و دیگران، ۱۳۸۰، ۳۶۱). این نظریه پردازان معتقد اند که هیچ سبک^۶ طبیعی از زبان وجود ندارد. به نظر ویتگنشتاین فقط بازی های زبانی مختلفی وجود دارد که بر اساس آن مجموعه های متفاوتی از فعالیت های استفاده از لغات یا نسبت دادن معانی به پدیده ها وجود دارد. این موضوع بدین معناست که چیزی به نام جرم طبیعی وجود ندارد (Morrison, 1995, 16). نسبت دادن چیزی به نام جرم یک عمل فرهنگی است. پست مدرنیسم بازی های زبانی را به عنوان یک واقعیت زندگی اجتماعی می پذیرد و زبان را دارای مساله می بیند و آنرا یک وسیله مطمئن برای دستیابی به واقعیت در

-
1. fractured
 2. contingent
 3. moral certainty
 4. moral ambiguity
 5. voices
 6. mode

نظر می گیرد. این رویکرد سرچشمه اصلی سلطه را در دنیای کنونی در کنترل نظام های زبانی نهفته می داند. زبان، تفکر را ساخت بندی می کند بدین معنا واژه ها و عبارت هایی که افراد برای انتقال معنا به کار می برند، تلاش هایی خنثی نیستند بلکه از دیدگاه های جهانی غالب حمایت می کنند، اعم از اینکه مردمی که از آن زبان استفاده می کنند، نسبت به آن آگاه باشند یا خیر (ولد و دیگران، ۱۳۸۰، ۳۶۹). پست مدرنیست ها ارتباط میان عامل انسانی و زبان را در ایجاد معنا، هویت، عدالت، قدرت و معرفت بررسی می کنند. در نگاه آنها واقعیت اجتماعی شناور، دائماً در حال خلق شدن هست و از طریق زبان و نظام گفتگویی بر عده ای غالب می شود و عقاید و ارزشها از طریق زبان دستکاری می شوند (Brown, 2007, 218). واقعیت موجود، وضعیتی است که در آن گفتمان یا مسلط است یا مخالف. هدف پست مدرنیسم حرکت به سوی وضعیتی است که شمار فراوانی از گفتمان های متفاوت، مشروع شناخته می شوند (ولد و دیگران، ۱۳۸۰، ۳۷۱).

یکی دیگر از عناصری که پست مدرنیسم بر آن تاکید دارد، رسانه است که منجر به رویکرد جرم شناسی فرهنگی^۱ شد. سلطه رسانه در شکل دهی به فرهنگ، یک موضوع عمومی در ادبیات پست مدرنیستی می باشد (Abadinsky & Winfree, 2003, 305). رسانه ها دارای توان همزبانی بر معناها هستند، بنابراین می توانند یک موضوع را به عنوان جرم و یا غیر آن معرفی کنند. نورمن دنزین^۲ استعاره جامعه شناختی جامعه نمایشی^۳ را مطرح می کند که از طریق آن جامعه، صحنه نمایش رسانه ها می شود (Abadinsky & Winfree, 2003, 305). جرم شناسی فرهنگی تحت تاثیر رویکرد پست مدرن درباره رسانه ها بوجود آمد. این رویکرد بر برساخت رسانه ای جرم تاکید دارد و به روابط به هم پیوسته سیستم کیفری و رسانه های جمعی صحنه می گذارد. جرم شناسی فرهنگی یک رویکرد مداخله گرایانه، روش شناسانه و نظری در مطالعه رسانه ای شدن جرم است که مجرمیت^۴ و کنترل آنرا در زمینه فرهنگی قرار می دهد و جرم، نهادها و سازمان های مربوط به کنترل جرم را به عنوان فراورده های فرهنگی در نظر می گیرد. با تاکید بر موضوعاتی مانند معنای موقعیتی، فرهنگ جوانان، هویت، فضا،

-
1. cultural criminology
 2. Norman Denzin
 3. dramaturgical
 4. criminality

سبک و فرهنگ رسانه ای، جرم شناسی فرهنگی در تلاش برای ایجاد یک تئوری پست مدرن و مدرن متاخر است.

رویکرد جرم شناسی فرهنگی به تبیین تعاملات چندگانه میان رسانه ها، عموم مردم، نقض کنندگان قانون و عوامل کنترل اجتماعی توجه می کنند که از طریق آنها به شکل جمعی معانی جرم ساخته می شوند (Muncie, 2004, 195). مهم ترین ویژگی های این رویکرد عبارتند از:

- تبیین های مربوط به همگرایی فرایندها و پویایی های جرم و فرهنگ در زندگی روزمره
- ترکیب شدن موضوعات مطالعات فرهنگی، پست مدرنیسم، جرم شناسی انتقادی، تعامل گرایی، آنارشیزم و تحلیلی گفتمانی / متنی / رسانه ای
- استفاده از روش شناسی مردم انگارانه برای آشکار کردن موضوعات معنا و بازنمایی
- بررسی خرده فرهنگ های منحرف به عنوان جایگاه های جرم انگاری^۱
- تبیین نقش احساسات عاطفی، اوقات فراغت و لذت جویی^۲ در فرایندهای جرم
- در نظر گرفتن کنترل جرم به عنوان یک اقدام فرهنگی
- نشان دادن روابط (یا عدم روابط) میان حاشیه نشینی^۳، عدم مشروعیت^۴، بازنمایی رسانه ای و جرم انگاری فرهنگ عامه (Muncie, 2004, 196).

به طور کلی رویکرد پست مدرن شامل ویژگی های زیر است:

- برای مطالعه جرم و مجرم و فهم مجرمیت سعی می کند آنها را به عنوان امری که محصول قدرت است بررسی کند، قدرتی که سعی می کند رفتار کسانی را که از قدرت برکنار هستند محدود سازد

- جرم شناسی پست مدرن بر خلاف مارکسیست ها توجه خود را از سرکوب های اقتصادی و اجتماعی به تولیدات زبانی معطوف دارد و معتقد است که قوانین کیفری خود یک نوع زبان است که روابط سلطه را خلق می کند و گفتمان قانون کیفری مسلط، انحصاری و طرد کننده است به طوری که برای کنار گذاردن قواعد محدود کننده ای را تعریف می کند.

- جرم شناسی پست مدرن واکنشی به عقل گرایی علمی و قطعیت پوزیتیویسم روشنگری است و مفاهیم علمی مانند علیت را رد می کند.

-
1. criminalization
 2. pleasure
 3. marginality
 4. illegality

- این دیدگاه به دنبال آن است تا معانی و رمز و رازی که در گفتمان های عمومی در مورد جرم وجود دارد را آشکار سازد. بر طبق این دیدگاه جرم آن چیزی نیست که قانون کیفری می گوید بلکه جرم توانایی و یا قدرتی است که میل و خواست عده ای را در هر متن اجتماعی بر دیگران تحمیل می کند بنابراین جرم قدرت انکار دیگران است

یکی از صاحب نظرانی که جرم شناسی مدرنیته را با نگاه پست مدرنیستی به نقد می کشد میشل فوکو است. وی با تحلیل گفتمان، در پس هر تئوری تبیینی از جرم عنصر قدرت را می بیند. فوکو مخالف جرم شناسی است و به عنوان فیلسوف تاریخ ایده ها در بسیاری از موارد ضد جرم شناسی بود (Carrabine, 2004, 89). به نظر وی وظیفه کلی جرم شناسی واقعا حل مساله جرم نیست بلکه برای رشد، سازماندهی قدرت و نظارت است. وی جرم شناسی را به عنوان گفتمانی در نظر می گیرد که نظارت و روابط قدرت را گسترش می دهد (همان، ۹۰). فوکو به گفتمان انضباطی تعمیم یافته اشاره می کند که از نظر او اصلاح زندانیان، بازداشت دیوانه ها و نظارت بر کارگران صنعتی همانند تربیت و آموزش بچه ها همگی بخشی از یک جامعه زندان گونه^۱ در حال ظهور است، در این جامعه نه فقط جرم و یا انحراف بلکه نوع بی قاعده گی و تخلف از هنجار نیز کنترل می شود (Muncie, 2004, 210). فوکو تغییر صورت های تنبیه در جوامع کلاسیک (که بر بدن به ویژه شکنجه) فیزیکی به خرده سیاست های جوامع مدرن سرمایه داری (که بر نظارت، طبقه بندی و به هنجار سازی توجه دارند) را مورد مقایسه قرار می دهد.

تعذیب در ساز و کارهای مدرن عدالت جنایی باقی مانده است، اگر چه کیفرمندی در سخت ترین شکل های خود دیگر متوجه بدن نیست، بلکه بیشتر متوجه روح است، باید به جای کفاره ای که بر بدن وارد می آمد، مجازاتی بنشیند که بر اعمال قلب، اندیشه، اراده و امیال تاثیر بگذارد (فوکو، ۱۳۷۸، ۲۷).

در نگاه او قدرت در همه جا منتشر است و از طریق گفتمان عمل می کند-مجموعه ای از ایده ها و زبان. بنابراین جرم شناسی گفتمانی است که مجموعه ای از ایده ها و زبان ها خودش را درباره جرم به عنوان موضوع مورد مطالعه، مطرح می کند. از نظر فوکو اساس مدرنیته بر کنترل و نظم دهی است، در آثار او مفهوم کنترل اجتماعی به عنوان وسیله ای مطرح می شود که از طریق آن عدالت تحلیلی^۲ می تواند با ابزارهای پیچیده و متناقض انجام شود که

1. carceral

2. analytic justice

در نتیجه آن، نظم در جوامع دموکراتیک حاکم می شود (Muncie, 2004, 210). فوکو بر پیوند دانش و قدرت جهت کنترل و انقیاد هر چه بیشتر روح و بدن آدمی در دنیای مدرن تاکید می کند:

قدرت دانش را تولید می کند، قدرت و دانش مستقیماً به یکدیگر دلالت دارند. نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه ای از دانش همبسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و در عین حال، مناسبات قدرت را پدید نیاورد (همان، ۴۰)

عناصر اساسی بحث فوکو در باره جرم شامل موارد زیر است

- تکنیک های کیفری و نظارت و مراقبت ابتدا در زندان شکل می گیرند و سپس به کل جامعه نفوذ می کند.

- تنبیه نه فقط به سوی بدن هدف گیری دارد بلکه همچنین تربیت روح انسانی را نیز نشانه می گیرد.

- این تکنیک ها نه فقط به سوی مجرمان جهت گیری دارد بلکه منحرفین از هنجارها را نیز شامل می شود.

- شبکه ها انضباطی به عناصر هنجارمند، مشروع و طبیعی تبدیل می شوند.

- کنترل اجتماعی پراکنده، پنهان و گسترده است.

- کنترل اجتماعی نه فقط به شکل ساده از طریق دولت عملی می شود بلکه از طریق استراتژی های دانش-قدرت نیز اجرا می شود. در نتیجه کنترل ممکن است فراگیر باشد، اما همیشه محتمل الوقوع است. کنترل، مقاومت را همانند انقیاد ایجاد می کند (Muncie, 2004, 210).

جرم شناسی تاسیسی^۱: نمونه ای از جرم شناسی پست مدرن

هنری^۲ و میلوانویچ^۳ ادعا می کنند که در کتاب جرم شناسی تاسیسی: به سوی پست مدرنیسم (۱۹۹۶) جرم شناسی پست مدرن را ارائه داده اند. جرم شناسی تاسیسی یک رویکرد نظری پست مدرن است که نظریه های مختلف اجتماعی انتقادی مانند تعامل گرایی نمادین، سازه گرایی، مارکسیسم ساختاری، نظریه ساخت یابی، نشانه شناسی، تئوری آشفتگی و پست مدرنیسم ایجابی^۴ را بکار می گیرد. اساس بحث این رویکرد این است که جرم و کنترل آن

1. constitutive criminology

2. Henry

3. Milovanovic

4. affirmative

نمی تواند از کلیت فرایند های فرهنگی و ساختاری که در آن تولید می شود جدا شود (Mclaughline & Muncie, 2001, 50). جرم شناسی تاسیسی بحث مدرنیستی سنتی را رد می کند که بر اساس آن جرم و مجرم می تواند از فرایندهای تولید اجتماعی و به طور جدا از کلیت، مورد تحلیل و اصلاح قرار گیرد. جرم نمی تواند به عنوان فرآورده تعیین شده توسط فرهنگها و ساختارها قابل درک باشد. به جای تعیین عواملی که سبب تخلف^۱ می شوند، جرم شناسی تاسیسی در جستجوی بررسی روابطی است که جرم را باز تولید^۲ می کند. این نظریه از بررسی عوامل جرم دوری می کند و بر تبارشناسی^۳، کشش^۴، اغواسازی^۵، آشفستگی^۶، گفتمان، بر ساخت اجتماعی، ساخت یابی^۷ و اتصال ساختاری^۸ به عنوان شیوه تفکر درباره جرم تاکید می کند. در این رویکرد انسانها فعالانه مسوول برساخت جهان اجتماعی خود هستند و از طریق بازنمایی نمادین و یا زبانی، شکل می گیرند. انسان ها از طریق زبان و بازنمایی نمادین، تفاوت ها را تشخیص می دهند و طبقه بندی ها را بر می سازند و بر اساس برساخته های اجتماعی از واقعیت است که فعالیت می کنند (Mclaughline & Muncie, 2001, 50).

اساس ماهیت جرم که به شکل اجتماعی برساخته شده و به شکل گفتمانی شکل گرفته است، روابط نابرابر قدرت است، هنری و میلوانویچ بر عنصر قدرت تاکید زیادی دارند، جرم از نگاه آنها به عنوان "قدرت رد توانایی دیگران برای ایجاد تفاوت می باشد" (Carrabine, 2004:98). جرم به سلطه می انجامد، خواه به وسیله افراد خاص (مانند سارقان)، خواه به وسیله مجموعه های جمعی^۹ (مجرمین سازمان یافته) و یا به وسیله دولت ها (برای مثال به عنوان کشتار جمعی). از این نگاه، منبع اصلی روابط آسیب زا از ساختارهای قدرت ناشی می شود، روابط نابرابر قدرت موقعیت هایی را ایجاد می کند که جرم را به عنوان صدمه تعریف می کند. بنابراین جرم، صدمه ای است که از انسان هایی که در روابط قدرت تولید

1. offending
2. co-produce
3. genealogies
4. drift
5. seductions
6. chaos
7. structuration
8. structural coupling
9. collectives

کننده صدمه^۱ نیرو صرف می کنند، ناشی می شود، قربانیانی که از این جرائم آسیب می بینند در روابط نابرابر قرار دارند. جرم شناسی تاسیسی تمرکز خود را به سوی صدمه ای می برد که متوجه قربانیان شده است و سعی می کند بین مجرم و قربانی ارتباط ایجاد کند. این رویکرد جدید در جرم شناسی بر اساس طیفی از ایده های جامعه شناختی است چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ کاربردی.

جرم شناسی تاسیسی تعریف متفاوتی از تئوری های مدرنیستی از مجرمان و قربانیان ارائه می دهد. مجرم به عنوان یک سرمایه گذار افراطی^۲ در قدرت برای تسلط بر دیگران تعریف می شود، این سرمایه گذاران به سوی ایجاد بزرگنمایی تفاوت میان خودشان و دیگران نیرو صرف می کنند. این صرف نیرو به توانایی دیگر انسان ها آسیب می رساند، آنها را ناتوان می کند و ویران می سازد. قربانی هم به عنوان سوژه در حال ترمیم^۳ که انسانیت او صدمه دیده است تعریف می شود، قربانیان از درد انکار شدن انسانیت خود در رنج اند (Mclaughline & Muncie, 2001, 51). این مفهوم بندی از جرم، مجرم و قربانی، مجرمیت را نه در فرد و نه در ساختار و فرهنگ بلکه در ایجاد پیوسته هویت های اجتماعی از طریق گفتمان قرار می دهد که منجر به مفهوم متفاوتی از تبیین جرم می شود.

جرم نه فقط پیامد مشترک انسانها و محیط آنها بلکه نتیجه مشترک عاملیت های انسانی و جامعه گسترده تر از طریق سرمایه گذاری افراطی در جرم از طریق پیشگیری از جرم، نهادهای کیفری جرم، وکلا، جرم شناسان، اخبار جرم، نمایش های جرم، کتاب های جرم و غیره می باشد. نظریه پردازان تاسیسی بر این عقیده اند که تولید روابط صدمه زا^۴ از طریق فرهنگ و ساختار جامعه، زمانی که به وسیله سوژه های انسانی فعال، تقویت می شوند، اتفاق می افتد-نه فقط به عنوان مجرم بلکه همچنین به عنوان طبقه بندی های اجتماعی مانند قربانیان، فعالین عدالت کیفری، دانشگاهی ها، مفسرین، گزارشگران رسانه ها، سازندگان فیلم ها و شو های تلویزیونی و به طور اعم به عنوان سرمایه گذاران، تولیدکنندگان و مصرف کنندگان در مساله^۵ (Mclaughlin & Muncie, 2001, 50). جرم شناسان تاسیسی بر ماتریس فرهنگی-اجتماعی

-
1. harm- producing
 2. excessive investors
 3. recovering
 4. harmful
 5. business

و روانی که گفتمان رسانه ای را ایجاد می کند، تاکید دارند که از طریق آن عاملین انسانی صدمه ها و آسیب های معنادار و با اهمیتی را علیه دیگران بر می سازند.

برای حل مساله جرم این رویکرد معتقد است که نخست باید به عنوان یک فرایند گفتمانی بازگشتی از جرم ساختار زدایی شود و دیگر اینکه، تلاش های آگاهانه بایستی در برساخته کردن با توجه به جلوگیری از روی دادن مجدد صورت گیرد (Mclaughline & Muncie, 2001, 51). از آنجا که نظام کیفری جرم به عنوان بخشی از مساله جرم و نه راه حل آن دیده می شود، بنابراین این دیدگاه راه تغییر درباره جرم را در تغییر ساختارهای غالب و سیستم های نهادی سلطه می بیند (Carrabine, 2004, 98). این نوع از جرم شناسی به دنبال راه های غیرتنبیهی است چرا که معتقد است تنبیهات آثار مثبت چندانی برای قربانیان به دنبال نخواهد داشت و معمولاً تنبیهات سیکل و دوره صدمه را دائمی می کند، بنابراین این رویکرد به دنبال یک رویکرد توافقی است تا جرم را با جبران، برای قربانی تعدیل شود از نظر هنری و میلوانوویچ جرم زمانی متوقف خواهد شد که به عنوان یک مساله توجه سیستم قضایی، رسانه ها و جرم شناسان به آن متوقف شود (Muncie, 2004, 210).

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا با تقسیم بندی رویکرد های جرم شناسی به دوره های کلاسیک، اثباتی و انتقادی به بررسی ویژگی های هر کدام از آنها پرداخته شود، در این راستا تشابهات و تفاوت های هر کدام از این پارادایم ها مورد کنکاش قرار گرفت. پارادایم کلاسیک به مجرم توجه نداشت بلکه به جای آن بر مدیریت نظم تاکید داشت. در این منظر، جرم عنصری است که مجرم آنرا با اختیار و عقلانیت انتخاب می کند و آنچه که در ایجاد جرم دخیل است آزاد بودن مجرم در ارتکاب آن است. در نگاه کلاسیک تنبیه مطرح نیست بلکه صرفاً بازدارنده می باشد، علاوه بر این تناسب میان جرم و تنبیه موضوعیت دارد بدین معنا که تنبیه و مجازات بایستی با شدت صدمه و آسیب وارد شده بر قربانی تناسب داشته باشد. این رویکرد توسط تفکر اثباتی و مدرن جرم شناسی نقد شد. تفکر اثباتی شخص مجرم به عنوان ابژه علم جرم شناسی در نظر گرفت و تلاش داشت تا به شکل اثباتی، طبیعت باورانه و تجربی مجرم را مورد مطالعه قرار دهد، استفاده از منطق علم پوزیتیویستی در بررسی پدیده جرم از ویژگی های دیگر این رویکرد می باشد. پارادایم اثباتی به دنبال علل ارتکاب جرم در خارج از اختیار و

عقلانیت مجرم بود و معتقد بود که مجرم تحت تاثیر شرایط بیرونی و محیطی که خارج از اختیار اوست، مرتکب اعمال کجروانه و مجرمانه می شود، به عبارت دیگر فشار محیطی شخص را وادار به ارتکاب جرم می کند، با شناخت این عوامل می توان نوع و میزان جرم را شناسایی و کنترل کرد. هر چند تفکر اثباتی تا به امروز ادامه داشته و دارای سیطره گسترده ای در جرم شناسی معاصر بوده است ولی در دهه ۱۹۵۰ با رویکرد برچسب زنی و در دهه ۱۹۷۰ تحت تاثیر نظریه پردازان پست مدرن فرانسوی به چالش کشیده شد و جرم شناسی پست مدرن مطرح شد که در اوایل دهه ۱۹۹۰ وارد جرم شناسی شد. از منظر انتقادی، سوژه (ذهن) برخلاف تصور اثباتی، فارغ از منافع و ارزشهای خود به بررسی جرم نمی پردازد. بلکه بر اساس منافع خود، سوگیری دارد و افراد و گروه هایی را به عنوان کج رو تعریف می کند، این پارادایم در تلاش است تا ماهیت منافع گروه های برساننده جرم را نمایان سازد و در این راستا، رسالت خود را در حمایت از گروه های حاشیه ای و کم صداتر جامعه انسانی معاصر می بیند. در این رویکرد بر عنصر غیر طبیعی بودن جرم تاکید می شود و بر ذهنی بودن و برساخته بودن آن توجه نشان داده شد. رویکرد پست مدرن یک پارادایم بسیار متفاوت از رویکرد اثباتی است و مفاهیم و ساختار نظری آن را به شدت مورد تردید قرار می دهد. در گفتمان انتقادی، جرم توسط افراد صاحب قدرت برساخته می شود. افراد ضعیف تر خواسته و یا ناخواسته درگیر آن می شود. راهکار این رویکرد برای مساله جرم از بین بردن قدرت تعریف کننده صاحبان قدرت است. هر چند رویکردهای انتقادی بیشتر بر جنبه های ذهنی جرم توجه و تاکید دارند و تا حدودی واقعیت جرم نادیده می گیرند ولی می توان برخی از جنبه های جرم و کج روی را با این پارادایم مورد مطالعه قرار داد.

فهرست منابع

- فارسی

- فوکو، میشل (۱۳۷۸)، **مراقبت و تنبیه: تولد زندان**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، نشر نی، تهران.
- والد، جرج و دیگران (۱۳۸۰)، **جرم شناسی نظری**، ترجمه علی شجاعی، انتشارات سمت، تهران.

- لاتین

- Becker, Howard (1963), **outsiders: studies in the sociology of Deviance**, New York: free/press
- Brown, Sheila (2005), **understanding youth and crime**, open university press, Mc Graw-Hill education
- Carrabine, Eamon and Paul Iganski, Maggy Lee, Ken Plummer, Nigel South (2004), **criminology: a sociological introduction**, published by Routledge
- Cowling, Mark (2006), **Postmodern policies**, internet journal for criminology
- Goldstion, Barry (2007), **The Dictionary of Youth Justice**, cullompton: will publishing
- Henry, Stuart and Dragan Milovanovic (1996), **Constitutive Criminology: Beyond postmodernism**, sage publication
- Lea ,jhon(2002),**crime &modernity**, sage publication
- Lemert, Edvin (1951), **Social Pathology**, New York, Mc Graw-Hill
- Marsh, Ian (2006), **Theories of Crime**, published by Routledge
- McLaughlin, Eugene and john Muncie (2001), **The sage Dictionary of Criminology**, sage publication
- Morrison, Warne(1995), **Theoretical criminology: from Modernity to Postmodernism**, Cavendish publishing limited
- Muncie,jhon(2004),**Youth& Crime**, sage publication

- Neubeck, Kenneth and Marry Neubeck, Davita Glasberg (2007), **Social problems: a Critical approach**, the Mc Graw Hill companies
- Schur, Edvin (1971), **Labeling Deviant Behavior: its sociological implications**, New York, Harper and row
- Walklate, Sandra (2007), **Understanding Criminology: Current Theoretical Debates**, Open University prees, Mc Graw Hill
- Winfree, Thomas and Howard abadinsky (2003), **Understanding Crime**, wadsworth/Thomson learning